

گروهها در بایگانی سفید

گفت و گو با حجت الاسلام والمسلمین روح الله حسینیان

هرچند با تغییر در هرم سیاسی احزاب و تشکلهای پس از انتخابات سوم تیر، شاهد نوع جدیدی از تکاپوهای حزبی و گروهی هستیم و حتی برخی از قدیمیترین احزاب سیاسی - مذهبی در حال احیاشدن هستند، اما نگاه ما به موضوع سازمانها و جریانهای سیاسی - مذهبی قبل از انقلاب، از زاویه دیگری است. این که انقلاب اسلامی ایران توسط نیروها و جریانات مذهبی جوشید، رهبری شد و به پیروزی رسید، ما را نسبت به این موضوع حساس می کند که این نیروها و جریانات که در دوران رضاشاه مورد سرکوب کامل قرار گرفته بودند، پس از برکناری او چگونه احیا و متشکل شدند و آیا انقلاب اسلامی واقعا نتیجه همان احیا و تکاپوهاست؟ به هر حال فضای سیاسی نسبتا باز بعد از شهریور ۱۳۲۰ می توانست فرصت مناسبتری برای جریانهای چپ و یا لیبرال فراهم کند، چراکه هر دو جریان علاوه بر تشکیلات منظم و نیز برخورداری از تجارب سیاسی و اداری، به لحاظ حمایتهای خارجی نیز از طرف یکی از دو بلوک شرق و غرب حمایت می شدند اما نیروهای مذهبی نه تنها از بی تشکیلاتی رنج می بردند، هیچ پشتیبان قدرتمندی هم در صحنه جهانی نداشتند. حال چگونه بود که آنها توانستند میدا تحولات سیاسی پیش روی ایران باشند، زوایه ای است که باعث توجه این شماره از مجله به موضوع فوق شده است. روح الله حسینیان که دو کتاب مهم و قابل اعتنا در همین موضوع به چاپ رسانده و مدتهاست مرکز اسناد انقلاب اسلامی را مدیریت می کند، دعوت مجله را برای انجام گفت و گو پذیرفت و پرسشهای ما را با نألی و تأمل پاسخ گفت.

وی در سال ۱۳۲۴ در شیراز متولد و در سال ۱۳۴۹ وارد حوزه علمیه قم شد. ابتدا در مدرسه ولی عصر (عج) و پس از یک سال در مدرسه حقانی مشغول به تحصیل گردید و از محضر استادانی چون آیات عظام جنتی، قدوسی، محمدی گیلانی، خامنه ای و... بهره برد. از مدیریتهای علمی ایشان می توان به موارد زیر اشاره

کرد: مدیریت مجلات بصائر و ۱۵ خرداد، مدیریت مرکز اسناد انقلاب اسلامی از سال ۱۳۷۴ و نیز تدریس تاریخ انقلاب اسلامی به مدت هشت سال. آثار زیر از حجت الاسلام حسینیان منتشر شده اند: رهبری در تشیع، حریم عفاف (حجاب و نگاه)، ستاره صبح انقلاب، موسیقی و غنا از دیدگاه فقه اسلامی، تاریخ سیاسی تشیع، چهارده قرن تلاش شیعه برای ماندن، بیست سال تکاپوی اسلام شیعی، سه سال ستیز مرجعیت شیعه، چهارده سال رقابت ایدئولوژیک.



● با تشکر از این که دعوت ماهنامه زمانه را برای انجام این گفت و گو پذیرفتید، چنانچه موافق باشید بحث را از فضای سیاسی ایجاد شده پس از سقوط رضاشاه آغاز کنیم. لطفا اگر از سازمانهای سیاسی مذهبی به وجود آمده پس از این مقطع تاریخی، تعریف یا تقسیم بندی خاصی دارید، بفرمایید.

□ بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین. بعد از سقوط رضاشاه و شکسته شدن اختناق رضاشاهی، سه جریان فکری در جامعه بروز کردند: یکی جریان چپ بود که در قالب حزب توده تبلور پیدا کرد، دیگری جریان ملی گرایانه بود که از حزب ایران شروع شد و بعدا در سال ۱۳۲۸ در قالب جبهه ملی به اوج رسید و جریان سوم نیز جریان مذهبی بود. البته جریان اخیر را من یک جریان تازه به وجود آمده نمی دانم، بلکه جریان مذهبی، جریان پیوسته ای بود که به سده های قبل از رضاشاه برمی گردد. از نظر من، این جریان یک تکاپوی مذهبی بود که بعد از سرخوردگی و سرکوب دوران رضاشاه، در شکل سیاسی و فرهنگی بروز کرد و به دلایل متعددی به ماندگارترین و بالنده ترین جریان تبدیل شد. از جمله این عوامل، می توان گفت: اولاً رگ و ریشه مذهبی در فرهنگ مردم ایران وجود داشت و ضمنا متولیان آن، قوی ترین سازمان، یعنی روحانیت بودند که در تمام طول تاریخ تشیع در ایران ایفای نقش نموده اند. حتی بعد از ضربه های

رضاشاه، گرچه روحانیت در ایران ضربه خورد اما باز هم سازمان روحانیت توانست در خارج از مرزهای ایران، خصوصا در عراق انسجام خود را حفظ کرده و بعد از سقوط رضاشاه مجددا خود را در داخل بازسازی نماید. این جریان به خاطر شعارهای فطری که مطرح می کرد، توانست به یک جریان پویانده و فعال تبدیل شود که رقبای خودش را در دهه های بعد، از صحنه خارج سازد و بهترین نتیجه آن، پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ بود که باید آن را حاصل تکاپوهای این جریان بعد از سقوط رضاشاه دانست.

● آیا نمی توان گفت سرکوب شدید نیروهای مذهبی در دوران رضاشاه - در مقایسه با نیروهای لیبرال و چپ - باعث ایزوله شدن آنها شده بود و از این رو این گروه در فضای سیاسی بعد از ۱۳۲۰، دیرتر از دیگران به صحنه آمدند و تا مدتی، جریانهای دیگر پیشگام بودند؟

□ نه! ببینید گرچه سازماندهی نیروهای مذهبی در ایران به هم خورده بود، اما آنها سازمانشان را در نجف حفظ کرده بودند؛ چنانکه وقتی مرحوم آیت الله قمی بعد از سقوط رضاشاه از نجف به ایران بازگشت و چند روزی را در تهران ماند تا برای زیارت امام رضا (ع) مشرف شود، بیانیه ای را منتشر کرد و در آن بیانیه، خواسته هایی را خطاب به رژیم مطرح نمود. همین که دولت نتوانست در قبال این بیانیه بی تفاوت بماند، نشان می دهد که نیروی مذهبی در ایران هنوز قوی بود؛ چنانکه دولت نیز بیانیه ای صادر کرد و به توجیه پرداخت که ما کارهایی را در جهت اسلامی شدن جامعه و بازگشت به احکام اسلامی انجام داده ایم و همین به اصطلاح عکس العمل نشان دادن دولت، نشانه قدرت و قوتی بود که باعث شد بعد از سقوط رضاشاه، جریان مذهبی در ایران شکل بگیرد.

● چنانکه مستحضر هستید، در خود جبهه مذهبی دسته بندی هایی قابل انجام است؛ به عنوان مثال برخی نیروهای مذهبی از یک خط مشی استوارتر برخوردارند اما بعضی نیز بیشتر به خط مشی عملگرایانه گرایش



مسلمان نمی توان فرایند بودن یک اندیشه را انکار کرد. به هر حال همیشه مجموعه افراد، تفکرات و قرائتهای مختلف، سرانجام به پیدایش یک تفکر و اندیشه منجر می شوند؛ ولی معمولاً در تاریخ ما وقتی که اندیشه های خاص را مورد مطالعه قرار می دهیم، نمی توانیم آنها را بدون حساسیتها و نیازهای زمانه تحلیل کنیم

دارند. لطفاً درباره تفکیک این نیروها توضیحی بفرمایید.

□ اولین بروز و ظهور جریانهای مذهبی به شکل یک جریان سازمان یافته، در عکس العمل به اتفاقات فرهنگی دوره رضاشاه شکل گرفت. به عنوان نمونه علیرغم آنکه بیشتر حملات به ارزشها و نمادهای شیعی در دوره رضاشاه شکل گرفته بود و بعد از رضاشاه نیز جریان فکری بازمانده از حکومت او در اندیشه های امثال کسروی ادامه داشت، اما در همان زمان یک جریان فکری به رهبری مرحوم حاج سراج انصاری شکل گرفت که برای خودشان دارای مطبوعه و تشکیلات بودند و در شهرهای مختلف سازمانهایی داشتند. بعد از آن، جریان فدائیان اسلام را می بینیم که پیش از هر چیز در واقع بازتابی از مسائل فرهنگی آن دوره بودند؛ زیرا فدائیان اسلام ابتدا در شکل فرهنگی بروز و ظهور پیدا کردند و سپس به سمت وسوی سیاسی کشیده شدند. مجموعه این اتفاقات نشان می دهد که نیروی مذهبی، یک نیروی خفته و آماده بود که انتظار می کشید به محض مهیا شدن زمینه، بروز پیدا کند.

● جایگاه نهاد مرجعیت، به عنوان استوارترین رکن تشیع، در این تحولات چگونه بود و آیا تغییر خاصی در رویکرد و استراتژی این نهاد در قبال دوران جدید مشاهده می شود؟

□ بعد از سقوط رضاشاه، حوزه تقریباً مضمحل شده قم، به یکباره مورد استقبال قرار گرفت و از جاهای مختلف کشور، عده ای از علما و روحانیونی که در دوره رضاشاه خلع لباس

شده بودند و یا در اثر فشارهای اجتماعی و سیاسی آن دوره خودشان لباس روحانیت را کنار گذاشته بودند، به قم هجوم آوردند. همچنین بسیاری از نسل جوان که احساس می کردند روحانیت مظلوم واقع شده است، به سوی حوزه قم رهسپار شدند. مرجعیت در آن زمان هنوز تا یکی دو سال، یک شخص واحد نبود بلکه حوزه تحت رهبری مراجع ثلاث اداره می شد اما آهسته آهسته حوزه قم سروسامان پیدا کرد؛ چنانکه بعد از آمدن آیت الله بروجردی حوزه تقریباً انسجام خود را به دست آورد و به تدریج در اثر زحمات فضلالی مثل حضرت امام (ره) که همیشه به دنبال وحدت مرجعیت بودند، مرجعیت واحد آیت الله بروجردی (ره) در جهان تشیع تثبیت گردید. خود آیت الله بروجردی را باید از جمله اولین جریان سازانی به شمار آوریم که با اقدام به یک کار زیربنایی فرهنگی، باعث شد بسیاری وقایع و حوادث به نفع اسلام تمام شوند. آیت الله بروجردی (ره) با اقدام به ایجاد یک تحول اساسی در متون درسی و شیوه تدریس حوزه، توانست شاگردان فعال و ملایی را به جامعه عرضه کند که نقش آنها در سالهای بعد بهتر معلوم گردید. آیت الله بروجردی (ره) سنت اعزام روحانیون به سراسر کشور و اعزام افرادی به عنوان نماینده مرجعیت به شهرستانها و روستاها و حتی به خارج از کشور را مجدداً احیا کرد و خود این مساله، در احیای تفکر مذهبی در سراسر جامعه ایران، نقش بسیار مهمی داشت.

● پس در واقع باید گفت در اثر این اقبال عمومی به

حوزه‌ها، قشری از طلاب فاضل و جوان به عرصه آمدند که نقش آفرینی آنها در نهضت حضرت امام(ره) بروز کرد؟

□ بله حرف درستی است. بسیاری از شاگردان امام(ره) در اصل شاگردان آیت‌الله بروجردی بودند و همانها توانستند به‌عنوان نمایندگان امام(ره) در ایران، چراغ نهضتی را که حضرت امام برافروخته بود، تا پیروزی انقلاب اسلامی روشن نگه دارند.

● از شخصیت‌های برجسته مذهبی پیش از این دوره که در تحولات اساسی مشروطیت تاثیر داشتند - به عنوان مثال: مرحوم مدرس، سیدجمال‌الدین، شیخ‌فضل‌الله‌نوری - کدام یک نقش‌شان در پیدایش جریتهای فکری و سیاسی پس از شهریور ۱۳۲۰ برجسته بود و در نکاب‌های سیاسی - مذهبی مقطع موردنظر می‌توان از آنها سراغ گرفت؟

□ مسلماً نمی‌توان فرایند بودن یک اندیشه را انکار کرد. به‌رحال همیشه مجموعه افراد، تفکرات و قرائت‌های مختلف، سرانجام به پیدایش یک تفکر و اندیشه منجر می‌شوند؛ از این رو باید گفت قطعاً همه این افراد و مسائل موثر بوده‌اند ولی معمولاً در تاریخ ما وقتی که اندیشه‌های خاص را مورد مطالعه قرار می‌دهیم، نمی‌توانیم آنها را بدون حساسیتها و نیازهای زمانه تحلیل کنیم. اندیشمندی که نام بردید، آنها نیز هرکدام حساسیتها و نیازهای زمان خودشان را مطرح کرده‌اند. به‌عنوان مثال مرحوم شیخ‌فضل‌الله‌نوری از نفوذ فرهنگ غرب وحشت داشت و کاملاً هم درست فکر می‌کرد. بیشتر اندیشه‌های مرحوم شیخ‌فضل‌الله‌نوری(ره) بازتابی از این حساسیت ایشان را نشان می‌دهند که باید به اسلام اصیل رجعت کنیم و با برهیز از فرنگی(فرنگیزه) کردن اسلام، نگذاریم فرهنگ غربی در جامعه سیاست و فرهنگ ما نفوذ کند.

اما مرحوم نائینی به‌عنوان یکی از صاحبان اندیشه، حساسیت مضاعفش در ارتباط با استبداد بود. ایشان کلاً نداشتن می‌کرد به احیای یک تفکر ضداستبدادی اسلامی بپردازد؛ چراکه در زمان خود با یک حکومت خودکامه و مستبد مواجه بود که به هیچ تفکری اجازه رشد نمی‌داد. مرحوم مدرس در مقابل رضاشاه قرار گرفت و از این رو نسبت به دیکتاتوری حساسیت داشت و تلاش می‌کرد توسعه ایران را بر مبنای تفکر دموکراتیزه کردن ایران شکل دهد. اما بعد از ۱۳۲۰ بر اثر وقایع و حوادثی که اتفاق افتادند، تفکرات خاص این دوره زمانی شکل گرفتند. همچنین بروز و ظهور رضاشاه و اسلام‌ستیزی او و نیز به‌وجود آمدن تفکرات شوونیستی (ملی‌گرایی افراطی) و به‌صحنه آمدن مثال کسروی، باعث شدند شخصیتها و اندیشمندی مثل مرحوم حاج‌سراج‌انصاری و فدائیان اسلام به‌وجود آیند. زطرف دیگر بعد از سقوط رضاشاه می‌بینیم که دوره فعالیت چپ و کمونیستها در شکل حزب توده به‌لوج خود رسید و از این رو بسیاری از متفکران و اندیشمندان - به‌عنوان مثال: مرحوم طالقانی - در تقابل با حزب توده و تفکر مارکسیستی اندیشه‌های‌شان را طرح کردند. بنابراین هر زمانی بر مبنای حساسیتها و نیازهای خاص خود، جریانات فکری خاصی را به‌عنوان بازتاب این حساسیتها در جامعه ایجاد می‌کند.

● گرایشهایی که بین گروه‌های مذهبی در فضای پس از

۱۳۲۰ به‌وجود آمد، مثل جبهه ملی اول و دوم یا کانون نشر حقایق مرحوم محمدتقی شریعتی، باینکه نیروهای مذهبی بودند ولی گوشه‌چشمی نیز به آرا و انگاره‌های روشنفکری داشتند و قرائتهای خاصی از اسلام سیاسی ارائه می‌دادند. حالا با توجه به این مساله، آیا می‌توان گفت اختلافات و تقسیم‌بندیهای موجود در میان جریتهای اسلامی، به همان دیدگاه و نگرش خاص آنها برمی‌گردد؟

□ من اصلاً اعتقاد به این ندارم که این اختلافات، اختلاف در دیدگاهها بوده، بلکه باید آنها را اختلاف در حساسیت تلقی کرد. مثالی را عرض می‌کنم: خبرنگاری از روزنامه گاردین در مصاحبه‌ای سوال جالبی را از من پرسید. او گفت: اگر مرحوم شیخ‌فضل‌الله‌نوری(ره) و مرحوم نائینی(ره) زنده بودند، کدام یک از آنها با امام همکاری می‌کردند و کدام یک با امام دچار اختلاف می‌شدند؟ من گفتم: هر دو با امام همکاری می‌کردند. گفت: چرا؟ گفتم به‌دلیل اینکه حضرت امام حساسیت هر دو را داشت: هم به‌عنوان یک ضداستبداد، حساسیت‌های مرحوم نائینی را داشت و هم در ضدیت با بیگانگان حساسیت‌های مرحوم شیخ‌فضل‌الله‌نوری را در تفکرشان منعکس می‌ساخت. اصلاً بنیان دعوت امام(ره)، معطوف به خویش‌ن اسلامی بود و اصل تفکر امام را بازگشت به اسلام راستین شکل می‌داد؛ بنابراین امام(ره) هر دو تفکر را در زیر پرچم خودش نگهداری می‌کرد؛ چنانکه بعد از انقلاب نیز می‌توان حضور این دو تفکر را در زیر بیرق امام نشان داد. بنابراین به‌نظر من برجسته‌شدن هر کدام از این نخله‌های مختلف، در واقع معلول برجسته‌شدن حساسیت‌های مختلف است در زمان رضاشاه‌نوعی روشنفکری ضد مذهبی به‌وجود آمد که اسلام را عامل عقب‌افتادگی، و کلا دین را عامل گرفتاری ایران تفسیر می‌کرد. رضاشاه هم از این روشنفکری حمایت می‌کرد و بلکه اصلاً پایه‌های ایدئولوژی رضاشاه را این گروه از روشنفکران - امثال ایران‌شهر و دارودسته او - طراحی کردند. کسانی مثل مرحوم محمدتقی شریعتی به این جنبه از برخورد و نگرش به مذهب حساسیت نشان می‌دادند. البته ادله مختلفی از قبیل شخصیت، تحصیلات، و محیط اجتماعی یک فرد را می‌توان در رشد حساسیت‌های او دخیل دانست اما به‌رحال مرحوم محمدتقی شریعتی احساس می‌کرد این نوع روشنفکری ضد دینی، به بنیانهای اسلام ضربه می‌زند و لذا کانون اندیشه اسلامی را به‌وجود آورد تا به شبهه‌های موجود در خصوص سازگاری دین با نوآوریها، اصول علمی و اندیشه عقلانی پاسخ دهد. از این رو، با تمرکز بر روی این بعد از مشکل فکری جامعه بود که حساسیت ایشان رشد کرد. مرحوم حاج سراج نیز به کمونیسم و کسروی‌گرایی حساسیت نشان می‌داد که از نظر ایشان بنیانهای شیعه و مبنای دینی را هدف قرار داده بودند. از این رو مکتب فکری ایشان نیز بیشتر بر مبنای این حساسیت شکل گرفت.

روش مرحوم طالقانی هم تقریباً واکنشی در برابر مارکسیسم و کمونیسم بود که دین را افیون توده‌ها می‌دانست و خود را تنها مکتب مبارزی معرفی می‌کرد که می‌تواند در میان توده‌ها - یا به‌قول خودشان پرولتاریا - تحول ایجاد کند. به‌همین خاطر آیت‌الله طالقانی یک مکتب انقلابی فکری و اندیشه‌ای را بنیان گذاشت و بیشتر

به این مساله واکنش نشان داد. همین طور مرحوم کاشانی(ره) از آنجاکه در محیط زندگی خود با مساله اشغال دست‌وپنجه نرم کرده و سیطره استعمار را به چشمان خود دیده بود و سنگینی بار آن را همچنان بر گردهای خود دردمندانه احساس می‌کرد، اسلام سیاسی مبارز، ضد استعمار و ضد بیگانه را مطرح نمود که به ملی‌شدن صنعت نفت منجر شد. آیت‌الله بروجردی(ره) هم از آنجاکه احساس می‌کرد حوزه‌ها به‌دلیل وقفه‌ای که در فعالیت آنها ایجاد شده نمی‌توانند پاسخگوی نیازهای جامعه باشند، بیشتر به یک تحول فکری - فرهنگی می‌اندیشید و تمام تلاش یا در واقع مکتب و مدرس ایشان بر مبنای ایجاد یک تحول فرهنگی بنیان گذاشته شد.

همه این گرایشها به‌نظر من بجا بوده‌اند و هر چند در زمان خودشان چه‌بسا اختلافاتی هم با یکدیگر داشته‌اند - کما آنکه هم‌اکنون ما نیز در زمان فعلی اختلافاتی با یکدیگر داریم؛ چراکه هر کدام حساسیت‌های خاص خودمان را داریم - اما در مجموع باید تکاپوی فرهنگی و سیاسی به‌وجود آمده پس از ۱۳۲۰ را یک حرکت و نهضت واحد تلقی کرد که هر کدام قشری از مردم ایران را مورد خطاب قرار دادند و همه را تحت پوشش گرفتند.

● نکته‌ای که در این قسمت از بحث در مورد دغدغه‌های نیروهای مذهبی می‌توان مطرح کرد، مساله بهائیت است. آیا نیروهای مذهبی، در مقابل بهائیت تشکلی ایجاد کردند؟

□ به‌رحال آن زمان (دهه ۱۳۲۰) با پایان قرن اول بهائیت مطابق بود. در حرفه‌های شیخ حسینعلی نوری پیش‌بینی شده بود که در پایان قرن اول بهائیت، تحولی در ایران به‌وجود خواهد آمد که بهائیت، انقلابی را از ایران - به‌عنوان مرکز جهان - آغاز خواهد کرد و بسیاری از کشورها به بهائیت خواهند گروید. به‌این خاطر آنها فعالیتشان را از سال ۱۳۲۲ تا سال ۱۳۳۴ تشدید کردند. بسیاری از جریانها و از جمله انجمن حجتیه که در سال ۱۳۲۲ به‌وجود آمد، در واقع در مقابل حرکت فعال بهائیت شکل گرفتند. آیت‌الله بروجردی(ره) نیز یک جریان ضدبهایی را به‌وجود آورد. از جمله فعالان این جریان، آقای فلسفی بودند که سخنرانی‌های ایشان از رادیوی ایران پخش می‌شد.

● پس باید گفت در حقیقت نیروهای مذهبی با سه تهاجم فرهنگی مواجه شده بودند: ملی‌گراها، توده‌ای‌ها یا مارکسیستها و یکی هم بهائیت یا بهائیان. آیا می‌توان گفت کلاً در مقابله با این سه جبهه بود که نیروهای مذهبی خودشان را سازماندهی می‌کردند؟

□ البته باید این را اضافه کنم که ملی‌گراهای غیردولتی چون داعیه‌ای علیه اسلام نداشتند و حتی ملی‌گرایی جدید - به‌عنوان مثال سوسیالیستهای خدابپرست که یک نخله ملی‌گرایی انقلابی بودند - ادعای همکاری با اسلام را مطرح می‌کردند، نیروهای مذهبی نسبت به آنها مقابله جدی و نمایی نداشتند. در مجموع باید گفت ملی‌گراها جز در مسائل سیاسی که بعد از اختلاف بین آیت‌الله کاشانی(ره) و مصدق پیش آمد، از خودشان عکس‌العمل چالشی در مقابل دین نشان ندادند و نیروهای مذهبی نیز بیشتر در مقابل مارکسیسم، بهائیت و تفکرات ضدشیعی امثال کسروی به تکاپو و سازماندهی افتادند.

● **باتوجه‌به اینکه ایدئولوژی سیاسی رژیم پهلوی نیز ملی‌گرایی بود، آیا می‌توان گفت میان ملی‌گرایی جبهه ملی و سوسیالیست‌های خدایپرست با ملی‌گرایی مدنظر سلطنت تفاوت وجود داشت؟**

□ دقیقا. اگر در کتاب "ماموریت برای وطنم" بخوانید، خود محمدرضا به شدت به ملی‌گرایی از نوع تفکرات جبهه ملی حمله می‌کند و خودش را ملی‌گرای واقعی می‌داند. ملی‌گرایی سلطنت‌طلب که از زمان رضاشاه به‌عنوان یکی از مبانی ایدئولوژی پهلوی طراحی شد، بیشتر روی ایران قبل از اسلام تأکید داشت و تلاش می‌کرد دوره تاریخی بعد از حضور اسلام در ایران را عمداً به دست فراموشی بسپارد و این قسمت از تاریخ ایران را نادیده بگیرد. اما ملی‌گرایی که بعد از سقوط رضاشاه پیش آمد، یک ملی‌گرایی ضد دربار بود. یعنی اگر بخواهیم روح این ملی‌گرایی را تفسیر و تبیین کنیم، در یک کلام باید گفت این ملی‌گرایی به معنای مردم‌گرایی و شریک کردن ملت در امر سیاست در مقابل نقش انحصاری دربار شکل گرفت و سپس یک ملی‌گرایی ضدانگلیسی نیز به آن افزوده شد. تقریباً تبلور این نحله فکری را می‌توان ابتدا در مقابل دخالت‌های شاه در انتخابات مجلس و سپس در مقابل انگلیس و دخالت آن در صنعت نفت ایران ملاحظه کرد. ملی‌گرایی به‌وجودآمده بعد از ۱۳۲۰، یک ملی‌گرایی ضد ملی‌گرایی سلطنت‌طلب بود؛ یعنی ابتدا با استبداد مخالف بود و ملی‌بودن خود را در مقابله با حاکمیت دربار بنیان گذاشت و سپس در اثر رشد و تکامل، ملی‌شدن صنعت نفت را در مقابل بیگانگان مطرح کرد. بنابراین این نوع از ملی‌گرایی در هر دو صورتش با سلطنت مخالف بود؛ چون یک بعد آن استبداد دربار را مورد هدف قرار می‌داد و بعد دیگر آن، وابستگی رژیم به خارج از مرزهای کشور را تخطئه می‌کرد. بنابراین این نوع ملی‌گرایی‌ها گرچه مذهبی نبودند و ادعایی مبنی بر مذهبی‌بودن ابراز نمی‌کردند، مخالفتی هم با اسلام نداشتند و ادعای مخالفت با مذهب سرنمی‌دادند. البته نیروهای مذهبی نیز به آنها به‌عنوان نیروهای ضد‌مذهب نگاه نمی‌کردند؛ چنانکه آیت‌الله کاشانی(ره) به‌رحال با تمام وجود از جبهه ملی حمایت می‌کرد و تا آنجا که امکان داشت، در حمایت از دولت ملی‌گراها و دولت مصدق، سرمایه‌گذاری نمود و از آنها حمایت کرد.

● **آیا می‌توان گفت ملی‌گرایی آنها، منهای باستانگرایی بود؛ یعنی آنها ملیتی را در ارتباط با ایران و ایرانی مطرح می‌کردند که قرار بود بر مبنای اسلام هم باشد؛ یا به عبارتی آنها اسلام را از ملیت ایرانی جدا نمی‌کردند؟**

□ بله؛ همان‌طور که عرض کردم، تمام تلاش رضاشاه این بود که ایران و ملی‌گرایی را بدون اسلام مطرح کند؛ یعنی ملی‌گرایی رضاشاه یک ملی‌گرایی ضداسلامی و بازکردن مکتبی در "مقابل" اسلام بود ولی ملی‌گرایی ایجادشده بعد از ۱۳۲۰، نوعی ملی‌گرایی بود که در مقابل استبداد و سپس در مقابل استعمار مطرح شد اما به اسلام نه به‌عنوان یک مکتب الهی بلکه به‌عنوان یک فرهنگ ایرانی می‌نگریستند.

● **لطفاً در مورد تشکیل جبهه ملی، بنیانگذاران آن و نیز در خصوص این‌که چرا و به چه دلایلی روحانیت از آنها حمایت کرد، توضیح دهید و بفرمایید همکاری آنها تا کجا پیش رفت؟**

□ جریان جبهه ملی در آبان ۱۳۲۸ اعلام وجود کرد. اصل ماجرا از این قرار بود که در جریان انتخابات مجلس شانزدهم، عده‌ای از افراد که مدعی بودند استبداد و دیکتاتوری رژیم شاه باید محدود شود و مردم ایران در حکومت نقش داشته باشند، به‌عنوان اعتراض به دخالت‌های دولت ساعد در انتخابات در دربار متحصن شدند. این افراد، وقتی که به نتیجه نرسیدند، در یک گردهمایی به این نتیجه رسیدند که جبهه‌ای را در مقابل دربار درست کنند و به دفاع از نقش مردم در حکومت بپردازند. تا اینجا جبهه ملی هیچ نظری به مبارزه با استعمار انگلیس نداشت؛ یعنی "ملی‌بودن" فقط به معنای "مردم‌گرایی در مقابل استبداد و دربار" طراحی شد. بعد از ۱۳۲۹ که با رهبری آیت‌الله کاشانی و با حمایت مراجع سه‌گانه قم(ره) نهضت ملی‌شدن صنعت نفت به یک بسیج عمومی تبدیل گردید و جبهه ملی هم احساس کرد که نمی‌تواند نسبت به این خواسته عمومی و نسبت به این تفکر و اندیشه‌ای که به‌وجود آمده بی‌تفاوت باشد، خودش را با آن همراه کرد؛ از این رو آیت‌الله کاشانی(ره) نیز علیرغم تفاوت در مبانی فکری، متقابلاً جبهه ملی را مورد حمایت قرار داد. به‌رحال آیت‌الله کاشانی اصل و اصالت را برای اسلام قائل بود اما ملی‌گراها اصالت را به ملیت و مردم می‌دادند، اما یک نقطه مشترک در میان آنها وجود داشت و آن مبارزه با دربار بود. البته از همان موقع زمره‌هایی علیه این اتحاد مطرح می‌شد. یعنی کسانی که اندیشه مذهبی رادیکال‌تری داشتند، در مقابل اتحاد با ملی‌گراها حساسیت نشان می‌دادند. به‌عنوان مثال مرحوم شهید نواب صفوی در نامه‌ای به آیت‌الله کاشانی، که آن موقع در لبنان و در حال تبعید به سر می‌بردند و از آنجا نیروهای جبهه ملی را به‌عنوان کل‌دیده‌های نمایندگی دوره شانزدهم معرفی کرده بودند - اعتراض کرد که این افراد نیروهای مذهبی نیستند، چرا شما آنها را برای نمایندگی کل‌دیده کرده‌اید. این مسأله نشان می‌دهد که واقعا یک اضطرابی برای همگرایی وجود داشته و هنوز در این حرکت نه ساله بعد از سقوط رضاشاه، نیروهای سیاسی مذهبی تربیت نشده بودند. به این خاطر هم آیت‌الله کاشانی در جواب نواب می‌گوید: درست است که آنها نیروهای مذهبی نیستند اما الان نیروی مذهبی سیاسی که بتواند نمایندگی مجلس را عهده‌دار شود، نداریم. ناچاراً باید با آنها بسازیم تا در این مدت برای خودمان نیروهای مذهبی سیاسی تربیت کنیم - و البته مرحوم نواب و فدائیان اسلام این استدلال ایشان را پذیرفتند. از این رو فدائیان اسلام نقش بسیار مهمی را در انتخابات دوره شانزدهم در حمایت از کاندیداهای جبهه ملی ایفا کردند. علت این مسأله هم معلوم بود: اولاً دنیوی در بین نبود، بلکه ملی‌گرایان و اسلام‌گرایان در اعتقاد به مبارزه با رژیم و مردمی‌کردن مبارزات و نقش مردم در حکومت، با یکدیگر اشتراک نظر داشتند؛ چنانکه حتی رادیکال‌ترین اسلام‌گرایان - مرحوم نواب و فدائیان اسلام - نیز در نهایت پذیرفتند که در این مقطع باید اتحاد برقرار باشد.

● **در واقع به‌خاطر همین همکاری با جبهه ملی بود که در بعضی مقاطع نسبت به مرحوم کاشانی اعتراضاتی شد و کار به جایی رسید که حتی نیروهای مذهبی در مجالس به ایشان احترام نمی‌گذاشتند. لطفاً بفرمایید**

زمینه این همکاری‌ها چه بود و سرانجام به کجا انجامید؟ ضمناً رابطه مرحوم نواب و مرحوم کاشانی در چه حدی و تا کجا ادامه داشت؟

□ معمولاً تا زمانی که دشمن مشترک در میان باشد، نیروهای اپوزیسیون با وجود همه اختلاف‌نظرها در مبانی فکری، با هم اتحاد برقرار می‌کنند. اما دوران اختلاف از کی شروع می‌شود؟ وقتی اپوزیسیون به قدرت برسد، بر سر تقسیم قدرت اختلافات به تدریج بروز می‌کنند. سرنوشت همکاری میان نیروهای مذهبی و اتحادشان با نیروهای ملی‌گرا، تقریباً به این وضعیت دچار گردید؛ یعنی تا زمانی که مصدق به حکومت نرسیده بود، نیروهای مذهبی و ملی‌گرا با هم متحد بودند اما از زمانی که زمره‌های حکومت پیش آمد و پیروزی نزدیک شد، اختلافات نیز پیش آمد. اولین اختلاف، از اعدام انقلابی رزم‌آرا شروع شد. جبهه ملی، نیروهای سیاسی آیت‌الله کاشانی و فدائیان اسلام - یعنی جریان‌های رادیکال اسلامی، میانه‌رو مذهبی و ملی‌گرا (که اگر بخواهیم آنها را تقسیم‌بندی و نامگذاری کنیم، این نام‌ها مناسب به نظر می‌رسد) - به یک نظر واحد رسیدند مبنی بر آنکه تنها مشکل موجود بر سر راه ملی‌شدن صنعت نفت، رزم‌آرا است و اگر رزم‌آرا از میان برداشته شود، نفت ملی خواهد گردید. البته نظر درستی هم بود. در این میان حتی نیروهای جبهه ملی نیز فقط مردان فدائیان اسلام را برای عهده‌داری این وظیفه مناسب تشخیص دادند. لذا سران جبهه ملی و فدائیان اسلام طی جلساتی به این نتیجه رسیدند که باید رزم‌آرا را از میان بردارند تا مانع اصلی از بین برود. فدائیان اسلام عملی ساختن این نقشه را پذیرفتند؛ اما به شرط اینکه وقتی جبهه ملی به قدرت رسید، به اسلام و به ارزش‌ها و احکام دینی، پایبند باشد.

اولین اختلاف دقیقاً روز بعد از ترور رزم‌آرا بروز کرد. ماجرا از این قرار بود که وقتی مرحوم شهید طهماسبی رزم‌آرا را مورد هدف قرار داد، برای نشان دادن آرمان‌های مذهبی خود، شعارهایی مثل الله‌اکبر، درود بر اسلام و از این قبیل را سرداد. اما جبهه ملی در روزنامه باختر، این شعارها را با شعارهای ملی‌گرایانه جایگزین کرد و اعلام نمود که طهماسبی هنگام عملیات فریاد زده است "زنده باد ایران" و سپس تیر را شلیک کرده است. فدائیان اسلام که نسبت به مبانی دینی خودشان متعصب بودند، از همین نقطه ابتدا جبهه ملی، و سپس مرحوم کاشانی را نیز که هنوز از جبهه ملی حمایت می‌کرد، مورد انتقاد قرار دادند. آنها می‌گفتند چرا آقای کاشانی علیرغم آنکه می‌توانست جلوی این تحریف را بگیرد، این کار را نکرده است. از این رو، باید گفت گرچه آنها در مبانی هم با یکدیگر اختلافاتی داشتند و انتظار بروز شکاف می‌رفت، ولی بروز واقعی اختلافات از اینجا بود که آغاز شد. در همین رابطه، فدائیان اسلام اطلاعیه تند و کوبنده‌ای را علیه شاه و دربار صادر کردند و شاه را با عنوان "ای پسر پهلوی" مورد خطاب قرار دادند. اما جبهه ملی از توزیع این اعلامیه در مراسم برپاشده برای ملی‌شدن صنعت نفت جلوگیری کرد و آیت‌الله کاشانی هم پیغام فرستاد که این اطلاعیه تند است و توصیه کرد آن را توزیع نکنند. از این پس بود که اختلافات فدائیان با جبهه ملی و نیز با آیت‌الله کاشانی کاملاً جدی شد. بعد از آن هم وقتی مصدق به حکومت رسید، درست چند روز بعد از

به حکومت رسیدن او، مرحوم نواب دستگیر شد؛ یعنی دستگیری بیست ماهه مرحوم نواب، تماما در دوره حکومت مصدق بود. بیست ماه تمام رهبر فدائیان اسلام در دوران حکومت افرادی زندان را سپری کرد که این افراد، حکومت خود را مدیون ترور رزم آرا به دست فدائیان اسلام بودند. وقتی چنین اتفاقی افتاد، فدائیان اسلام از آیت الله کاشانی توقع داشتند از فدائیان اسلام دفاع کند. البته آیت الله کاشانی مدعی بود واقعا چنین حمایتی را به عمل آورده، اما مصدق به توصیه های وی توجه نمی کند. در واقع همین عمل نکردن هم بود که باعث شد اختلاف میان آیت الله کاشانی و مصدق نیز به تدریج بروز کند. تا زمانی که فدائیان اسلام در زندان بودند، مطابق اسناد به دست آمده افرادی نزد فدائیان اسلام می رفتند و آنها را علیه آیت الله کاشانی تحریک می کردند. آنها به فدائیان القا می کردند که آیت الله کاشانی می تواند زندانیان شما را آزاد کند اما در این زمینه تاری انجام نمی دهد. بنابراین اختلاف شدیدی بین فدائیان اسلام و آیت الله کاشانی به وجود آمد که حتی اطلاعیه های خیلی تند و توهین آمیزی هم از سوی فدائیان اسلام صادر شد. البته بعد از اینکه اختلاف بین آیت الله کاشانی و جبهه ملی به اوج خود رسید، فدائیان اسلام مجددا با آیت الله کاشانی رابطه برقرار نمودند و هر دو در اتحاد با یکدیگر، علیه جبهه ملی موضعگیری کردند.

● آیا جمعیت فدائیان اسلام صرفا بر اساس پاره های هدفهای مقطعی از قبیل ترور رزم آرا تشکیل شده بود یا واقعا به شکل گیری یک گرایش سیاسی - نظامی در میان نیروهای مذهبی نیاز بود و آنها به این نتیجه رسیده بودند که لازم است در حوزه عمل نیز برخی از آنها دست به کار شوند؟

□ تشکیل فدائیان اسلام، در واقع پاسخ به نیازی بود که از سوی نیروهای مذهبی احساس می شد. در اوایل، عامل شکل گیری فدائیان اسلام در اصل یک نیاز فرهنگی بود. یعنی در واکنش به حملاتی که علیه شیعه صورت می گرفت، فدائیان با همکاری مرحوم آقای حاج سراج - که اصلا یک شخصیت فرهنگی بود - یک گروه فرهنگی تشکیل دادند اما بعدا به این نتیجه رسیدند که کار فرهنگی به تنهایی پاسخ فوری نمی دهد. از این رو، علاوه بر مبارزات و اقدامات فرهنگی، آنها به عملیات مسلحانه روی آوردند. اولین اقدام عملی آنها، ترور کسروی بود و اقدام دوم آنها، کشتن هژیر، وزیر دربار، بود که واقعا نقش بسیار مهم و تعیین کننده ای در جریان داشت. ماجرا از این قرار بود که به هنگام انتخابات دوره شانزدهم، دوازده نفر از ملی گرایان و از جمله خود آیت الله کاشانی از تهران کاندید شده بودند و به هنگام شمارش آرا، نام آنها در صدر قرار داشت. وقتی که دربار متوجه شد ملی گراها به مجلس راه پیدا می کنند، به رهبری هژیر صندوقها را از مسجد سپهسالار به فرهنگستان بردند و فردای آن روز به یکباره نام ملی گرایان از لیستها خارج شد. وقتی چنین اتفاقی افتاد، تبلیغات، اقدامات سیاسی و نامه نگاریهای متعددی انجام گرفت، اما اثر نکرد و رژیم همچنان بر صحت انتخابات تاکید داشت تا اینکه فدائیان اسلام هژیر را به قتل رساندند. به محض وقوع این اتفاق، از سوی رئیس انجمن انتخابات، ابطال انتخابات اعلام گردید و انتخابات مجددا برگزار شد.



خبرنگاری از روزنامه گاردین در مصاحبه‌ای سوال جالبی را از من پرسید. او گفت: اگر مرحوم شیخ فضل الله نوری و مرحوم نائینی زنده بودند، کدام یک از آنها با امام (ره) همکاری می کردند و کدام یک با امام دچار اختلاف می شدند؟ من گفتم: هر دو با امام همکاری می کردند. گفت: چرا؟ گفتم به دلیل اینکه حضرت امام حساسیت هر دو را داشت: هم به عنوان یک ضداستبداد، حساسیت‌های مرحوم نائینی را داشت و هم در ضدیت با بیگانگان حساسیت‌های مرحوم شیخ فضل الله نوری را در تفکرشان منعکس می ساخت

ملی گرایی به وجود آمده بعد از ۱۳۲۰ یک ملی گرایی ضد ملی گرایی سلطنت طلب بود؛ یعنی ابتدا با استبداد مخالف بود و ملی بودن خود را در مقابله با حاکمیت دربار بنیان گذاشت و سپس در اثر رشد و تکامل، ملی شدن صنعت نفت را در مقابل بیگانگان مطرح کرد

به هر حال ملی گراییان با قرار گرفتن در صدر فهرست آرا، به مجلس راه یافتند. در مرحله دوم، میان سه جریان ضداستعمار، ملی و مذهبی (میانه‌روهای هوادار آقای کاشانی، ملی گراییان هوادار مصدق و اسلامگراییان رادیکال) این اتفاق نظر به وجود آمد که تنها مشکل ملی شدن صنعت نفت، رزم آرا است. آنها کاملاً درست تشخیص داده بودند؛ چراکه آنها سه ماه قبل از ترور هژبر، طرحی را با ابتکار برخی ملی گراییان آماده کرده بودند و می خواستند آن را برای ملی شدن صنعت نفت، جهت طرح در مجلس، ارائه دهند. از دوازده امضای مورد نیاز، یازده امضا فراهم شده بود اما نفر دوازدهم پیدا نمی شد تا طرح قابل مطرح شدن در مجلس باشد. اما به محض اینکه رزم آرا ترور شد، به فاصله چند روز، مجلس شورای ملی به اتفاق آرا به ملی شدن صنعت نفت رای داد و یک هفته بعد مجلس سنا نیز رای مجلس شورای ملی را مورد تایید قرار داد و این چنین، نفت، ملی شد.

چنانکه ملاحظه می شود، اقدام فدائیان اسلام بی پیشینه نبوده و آنها پس از طی مقدماتی به این کارها اقدام کردند. در واقع اصلاً این گونه نبود که فدائیان اسلام برای یک عملیات مقطعی درست شده باشند، بلکه به گونه‌ای عمومی و فراگیر، به انجام این قبیل عملیات، احساس نیاز می شد؛ یعنی هر سه جریان اپوزیسیون به این تشخیص رسیدند که این عملیات باید انجام شود. به علاوه اتفاقاً می توانیم ادعا کنیم صاحب فکرترین جریانات در آن زمان، همین فدائیان اسلام بودند؛ چراکه هیچ یک از جریانات ملی گرا و مذهبی میانه‌رو، نتوانسته بودند اندیشه‌ای را به ایدئولوژی تبدیل کنند و یک راهکار برای جایگزینی رژیم مستبد ارائه دهند. تنها فدائیان اسلام بودند که به این کار موفق شدند. مرحوم نواب کتابچه‌ای را به نام برنامه فدائیان اسلام تدوین کرد که حتی تحت عنوان حکومت اسلامی چاپ شد. یعنی آنها اصلاً برای خودشان برنامه داشتند و رژیم آرماتی خاصی را برای خود تدوین کرده بودند. آنها درباره وزارت دادگستری، وزارت آموزش و پرورش و سایر وزارتخانه‌های دولت مدنظرشان، برنامه داشتند. این مساله نشان می دهد که فدائیان اسلام مسلماً از لحاظ فکری از سایر جریانات برنامه دارتر و دارای اندیشه بیشتری بوده‌اند که نتوانستند اندیشه خودشان را به شکل ایدئولوژی و برنامه عملی برای جایگزینی تدوین کنند.

● رابطه فدائیان با توده‌ای‌ها و مارکسیست‌ها چگونه بود؟ باتوجه به اینکه فدائیان اسلام هم مثل توده‌ای‌ها کارهای شبه پارتیزانی انجام می دادند و در آن زمان اکثر نهضت‌ها و گروه‌های مبارز و آزادیبخش مورد حمایت شورویها قرار داشتند، آیا از لحاظ تهیه اسلحه یا آموزش نظامی و کارهای تشکیلاتی، تحت تاثیر آنها نبودند؟

□ فدائیان اسلام یک گروه خودجوش بودند که تمام اقداماتشان از قبیل تهیه اسلحه، آموزش نظامی و... به گونه‌ای مستقل انجام می شد. آنها شبها یا بعضی روزها به همین بیابانهای دولاب (دروازه دولاب) می رفتند و در آنجا تیراندازی و تمرین می کردند. هیچ رابطه‌ای بین فدائیان اسلام و حزب توده تاکنون کشف نشده، جز اینکه حزب توده یک جاسوس سه جانبه داشته که هم به فرمانداری نظامی - که قبل از ساواک کارهای اطلاعاتی کشور را انجام

می داد - گزارش می برده. هم به حزب توده اطلاعات می داده و گاه نیز از حزب توده گزارشهایی در اختیار فدائیان اسلام می گذاشته است. فدائیان اسلام اصلاً با توده‌ایها مخالف و درگیر بودند و یکی از درگیری‌هایی که در زندان منجر به زدوخورد فیزیکی هم شد، بین زندانیان فدائیان اسلام و زندانیان حزب توده صورت گرفت و به زخمی شدن عده کثیری هم منجر گردید.

● در آن دوران، نیروهای مذهبی برخی تشکلات و سازمانهای صرفاً مذهبی را راه اندازی می کردند و یا سعی داشتند در آموزش و پرورش نفوذ کنند؛ از جمله سعی بسیاری به خرج می دادند تا کتابهای تعلیمات دینی به عنوان دروس رسمی پذیرفته شوند. آیا این گونه اقدامات آنها فقط جنبه مذهبی داشت یا همین اقدامات نیز در واقع نوعی زمینه‌چینی بلندمدت برای نهضت دینی محسوب می شد؟

□ هر دو، بعد از ۱۳۲۰، دهها سازمان و انجمن مذهبی به وجود آمد که کار آنها، هم سیاسی بود و هم مذهبی. به عنوان مثال، هیات قائمیه، هیاتی بود مثل سایر هیاتها که به سینه‌زنی، روضه خوانی و... می پرداخت اما بیانیه‌های سیاسی بسیار دقیقی هم صادر می کرد و یکی از قوی‌ترین هیاتها به شمار می رفت. همچنین دهها انجمن اسلامی - که نامشان را در کتاب "بیست سال تکاپوی اسلام شیعی" آورده‌ام - و نیز دهها روزنامه و مطبوعه مذهبی به وجود آمدند. همچنین تشکلات مرحوم آقا سید نورالدین در شیراز، یعنی حزب برادران که از دوازده هیات مذهبی به وجود آمده بود، در واقع کار فعال سیاسی انجام می دادند و نقش یک تشکلات قوی سیاسی - مذهبی را ایفا می کردند. آنها در جریانات مختلف وارد می شدند، تظاهرات و یا به قول خودشان میتینگ برگزار می کردند. تنها در مشهد دهها انجمن مذهبی به وجود آمدند که در جریان ملی کردن صنعت نفت نقش فراوانی ایفا نمودند.

به هر حال همانطور که عرض کردم، نیروهای مذهبی به دلیل فشار و نیز فاصله‌ای که میان مردم و مذهب در اثر حکومت رضاشاه ایجاد شده بود، از یک سو احساس وظیفه دینی می کردند و از سوی نیز از آنجاکه رضاشاه سعی می کرد به نوعی اسلام کاملاً غیرسیاسی، و آن هم به صورت شکلی و ظاهری، اجازه وجود بدهد، تلاش برای سیاسی کردن اسلام یا احیای اسلام سیاسی نیز یکی از اهداف این انجمنها، گروهها و تشکلات سیاسی مذهبی به شمار می رفت. البته بعد از جریان پانزدهم خرداد، استراتژی نیروهای مذهبی تغییر پیدا کرد. تأیید این، تمامی تلاش این گروهها بر این بود که با حفظ رژیم موجود، اسلام حاکمیت پیدا کند. یعنی حتی مرحوم نواب در برنامه‌ریزی‌های خود برای حکومت اسلامی، نمی گفت که باید شاه سرنگون شود و ولی فقیه جای او بنشیند، بلکه او در ابتدا معتقد بود که شاه باید به گونه‌ای باشد که پشت سرش بتوان نماز خواند، یعنی شاه هم پیش نماز و هم شاه باشد. اما بعد از جریان پانزدهم خرداد، نیروهای مذهبی به این نتیجه رسیدند که امکان هیچگونه سازشی با رژیم شاهنشاهی وجود ندارد و آن زمان بود که شعار امام نیز به این صورت درآمد که "باید دست به یک انقلاب تمام عیار زد". بعد از این، تشکلات مذهبی دیگری که به وجود می آمدند، تغییر رژیم

و اقدام به انقلاب را هدف خود قرار دادند. پس از این، کسانی که کار فرهنگی می‌کردند، سعی‌شان این بود که اسلام را ایدئولوژیک کنند یا به عبارتی از اسلام یک طرح نو ارائه دهند که جانشین رژیم شود و به‌طور مستقل در جامعه حکومت کند. جالب آنکه کتابهایی مثل تعلیمات دینی مرحوم شهید بهشتی و شهید باهنر، در اوایل از دید ساواک پنهان ماند؛ یعنی ساواک ابتدا متوجه این جهت‌گیری آنها نشد، اما بعدا که متوجه گردید، دوسوم آن را در سالهای بعد حذف کرد. این کتاب همه حرفش این بود که اسلام، طرح حکومتی دارد. تمام گروههایی که کار مسلحانه می‌کردند (مثل هیاتهای مولفه) و یا سازمانهای مختلفی که در طول سالهای بعد از پانزدهم خرداد به‌وجود آمدند. نظیر حزب ملل اسلامی که اصلا دنبال یک حکومت جهانی جمهوری اسلامی بود و قرار بود آن را از ایران آغاز کند. و یا گروههایی مثل صف، مهدیون و امثال آنها که بعد از انقلاب سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را به‌وجود آوردند. همگی با هدف براندازی ایجاد شدند و قصد داشتند طرح امام و جمهوری اسلامی یا حکومت اسلامی را جانشین رژیم کنند. لذا می‌بینیم که استراتژی در این دوره کاملا به سوی براندازی تغییر پیدا می‌کند؛ حالا این براندازی، یا براندازی فرهنگی است و یا براندازی نظامی و سیاسی.

● به نظر شما دستاورد فکری و فرهنگی فدائیان اسلام برای حضرت امام چه بود؟ مثلا موضع‌گیری فدائیان اسلام در مورد سینما در مباحثی که حضرت امام (ره) هم مطرح می‌کنند دیده می‌شود. به عبارتی جریان فدائیان اسلام در بستر نهضت اسلامی چه تأثیری بر جای گذاشت؟

□ همان‌طور که عرض کردم، یک جریان فکری به هنگام شکل‌گیری قطعا از سوابق خودش بهره می‌برد و خود نیز به سببهای برای پس از خود تبدیل می‌شود. تأثیر و حضور اسلام انقلابی یا به عبارتی دیگر اسلام رادیکالی که فدائیان اسلام تفکر آن را بنیان گذاشتند، به هنگام مطالعه سخنان بسیاری از رهبران مذهبی، مشاهده می‌گردد؛ چنانکه آنها می‌گویند ما اولین الهام اسلام سیاسی خود را از فدائیان اسلام گرفته‌ایم. مقام معظم رهبری نیز در یکی از خطبه‌های نماز جمعه‌شان مطرح کردند که من اولین الهام خودم در سیاسی شدن را از فدائیان اسلام گرفته‌ام و یا آقای هاشمی رفسنجانی در خاطراتش تصریح می‌کند که من از مرحوم آقا سیدعبدالحسین واحدی، نفر دوم فدائیان اسلام، الهام گرفتم و اصلا از آنجا بود که سیاسی شدم. همچنین بسیاری از کسانی که خاطراتشان را نوشته‌اند، نظیر آقای شجونی، آیت‌الله یزدی و... همه بر این نکته اذعان دارند که اولین جرقه‌های سیاسی شدنشان را از فدائیان اسلام گرفته‌اند. حتی رژیم هم این مساله را احساس می‌کرد؛ چنانکه وقتی در سال ۱۳۴۱ نهضت امام (ره) شروع شد و عده‌ای از تهران آمدند و در مسجد اعظم شعار می‌دادند، ساواک طی گزارشی نوشته است که برخی افراد به سبک فدائیان اسلام صلوات می‌فرستادند؛ یعنی رژیم هم یک خطوربیط و نقاط مشترکی را می‌دید که در ارزیابی‌هایش به این نکته متذکر شده است. این نقش فدائیان اسلام در الهام‌بخشی، خصوصا اثربخشی شهادت مرحوم نواب، مهمترین عاملی است که من می‌توانم در این

زمینه به آن اشاره کنم. حتی در میان ما که در دوره بعد از نواب وارد این عرصه‌ها شدیم، نسل جدیدی از طلاب واقعا شهادت مرحوم نواب را الگو و سرمشق خودشان می‌دانستند و در هر کاری که می‌خواستند انجام بدهند و در موضع‌گیری‌ها در مقابل رژیم، از نواب الهام می‌گرفتند. بنابراین نقش فدائیان اسلام در جریان بعدی، نقشی بسیار برجسته و مهم است.

● آقای حسینیان، در مورد حزب ملل اسلامی هم توضیحی بدهید مخصوصا که اخیرا هم فراخوانی داشته و دوباره حزب را احیا کرده‌اند؟

□ حزب ملل اسلامی به رهبری سید کاظم بی‌نوردی (رئیس پیشین کتابخانه ملی)، در آغاز شکل‌گیری خود واقعا یک جریان فکری بود که می‌خواست از این طریق با رژیم مبارزه کند. فکر تاسیس حزب ملل قبل از سال ۱۳۴۲ به ذهن بنیانگذاران رسید اما بعد از جریان پانزدهم خرداد آنها تصمیم نهایی خودشان را گرفتند و به این نتیجه رسیدند که با رژیم پهلو دیگر امکان سازش یا مبارزه سیاسی وجود ندارد و باید مبارزه مسلحانه و براندازانه انجام شود. این گروه گرچه در اثر بی‌تجربگی عملی فورا شکست خوردند و حدود پنجاه‌هشت نفر از اعضای اصلی‌شان دستگیر و زندانی شدند، اما اتفاقا از لحاظ فکری، به نظر من، از قوی‌ترین گروهها بودند. وقتی جزوات ایدئولوژیک آنها را مطالعه می‌کنیم، می‌بینیم که آنها دارای طرح، برنامه، جهان‌بینی، ایدئولوژی و راهبردهای عملیاتی برای برقراری یک حکومت واحد جهانی بر مبنای جمهوری اسلامی بودند اما متاسفانه در اثر بی‌تجربگی و صداقتشان لو رفتند. جریان لو رفتن آنها از این قرار بود که مأموران دنبال معتادها می‌گشتند که به‌طور اتفاقی یکی از اعضای حزب به نام صنوبری را در شاه‌عبدالعظیم دستگیر کردند. او جزوات سازمان را به همراه داشت و مأموران توانستند از روی این جزوات، به اصل سازمان پی ببرند. وقتی سازمان لو رفت، رهبر سازمان به همراه چند نفر از اعضای اصلی، در سال ۱۳۴۴ به کوههای دارآباد پناه برد و همگی آنها تا صبح تسلیم و دستگیر شدند. درحالی‌که روش صحیح آن بود که آنها به‌عنوان یک سازمان چریکی، وقتی که لو رفتند، باید در شهر پخش می‌شدند و در بین مردم خودشان را مخفی می‌کردند، نه این‌که بروند در یک جایی در کمین دشمن قرار بگیرند. بدون شک این تصمیم از بی‌تجربگی آنها ناشی می‌شد. به‌رحال بعد از ضربه روحی ناشی از دستگیری حضرت امام (ره)، وقتی خیر دستگیری این گروه در جامعه پیچید و به‌ویژه آنکه رژیم هم برای آن تبلیغات زیادی کرد و درباره آن سروصدا به راه انداخت، امیدی در دل نیروهای مذهبی ایجاد شد که هنوز چپ‌های مذهبی زنده هستند؛ آن‌هم جوانانی که می‌آیند سنی آنها بیشتر از بیست و سه‌چهار سال نبود. خود همین مساله باعث یک الهام‌بخشی و روشن شدن چراغ امیدی در بین نیروهای مذهبی در آن دوران خفقان و بعد از تبعید حضرت امام (ره) شد.

● سازمانهای تقریبا التقاطی مثل مجاهدین خلق بر چه مبنایی به‌وجود آمدند و چه دلیلی داشت که شخصیت‌های مذهبی مانند مرحوم طالقانی، بهشتی و مطهری با آنها همکاری و همراهی کنند. آیا کمبودی در نیروهای مذهبی دیده می‌شد که مجبور گردیدند با این‌گونه

جریان‌ها، همراهی و معاشرت داشته باشند؟

□ خود حضرت امام (ره) با عملیات مسلحانه مخالف بود، اما نیروهای مذهبی، بعد از تبعید حضرت امام (ره) احساس کردند به یک بازوی مسلح نیاز دارند تا گهگاه با نشان دادن عکس‌العملی در مقابل رژیم، اجازه ندهند که رژیم یک‌تاز میدان باشد. به‌همین خاطر آنها در مرحله اول از بازوی مسلح مولفه اسلامی حمایت کردند و برخی روحانیون، از جمله آیت‌الله انواری، در این‌گونه فعالیتها دستگیر شدند. در واقع بعد از دستگیری آنها بود که سازمان مجاهدین خلق به‌وجود آمد. اگر بخواهیم منصفانه قضاوت کنیم، باید بین انگیزه‌های شخصی و اعمال و رفتار مذهبی بنیانگذاران با ایدئولوژی آنها تفکیک قائل شویم. در دو مساله اول (انگیزه‌های شخصی و اعمال و رفتار مذهبی) آنها واقعا مسلمان بودند و واقعا هم انگیزه‌های دینی داشتند. وقتی زندگی مرحوم حنیف‌نژاد را نگاه می‌کنید، یا بدیع‌زادگان که من پرونده‌اش را مطالعه کرده‌ام، همگی این افراد در آن آخرین لحظات هم که آنها را برای اعدام می‌بردند توی جیبشان فقط قرآن و مهر و تسبیح بود. این مساله نشان می‌دهد که آنها به‌اعمال و احکام اسلام پایبند بودند و همه صحبت‌هایشان از قرآن و نهج‌البلاغه نشأت می‌گرفت. انگیزه‌هایشان هم، به‌نظر من، اصلا انگیزه دینی بود، منتها در سالهای بعد، از لحاظ فکری و مبانی ایدئولوژیک منحرف شدند؛ یعنی آنها یک نقطه ضعف داشتند و آن، عدم شناخت صحیح از اسلام بود. تشخیص آنها این بود که اسلام - حالا بنا به توجیهاتی که می‌کردند - یک مکتب مبارز نیست. آنها به این نتیجه رسیدند که ما باید مسائل دینی‌مان را با اسلام هماهنگ کنیم اما مبارزه را باید از مارکسیسم آموخت؛ زیرا آنها به این نتیجه رسیده بودند که تنها مکتب کلاسیک مبارزه مارکسیسم است. لذا شما اگر کتابهای تکامل، شناخت، راه حسین، و... را مطالعه کنید، می‌بینید مبانی همه آنها به‌شدت التقاطی است، یعنی اصل تفکر، مارکسیستی است و صرفا آیاتی از قرآن را - حالا درست یا غلط - به آن افزوده‌اند، می‌توان گفت نوعی تحریف از سوی آنها صورت می‌گرفت و یا به قول خودشان قرائت جدیدی را کشف کرده بودند. به‌رحال گرچه بنیانگذاران از لحاظ اعمال و انگیزه مسلمان به‌نظر می‌رسند اما مبانی فکری آنها، مبانی التقاطی بودند و همین مبانی غلط تفکر التقاطی، موجب شد سازمان به بن‌بست برسد و سال ۱۳۵۴، به‌ویژه وقتی که رهبری در دست تقی شهرام و بهرام آرام افتاد، کاملا اعلام تغییر ایدئولوژیک کردند؛ وگرنه همانطور که گفتیم، گرچه اشتباه و منشا انحراف از سوی بنیانگذاران شکل گرفت، اما به‌قول اصولیین باید بین خبث فعلی با خبث فاعلی تفاوت قائل شد.

● جناب آقای حسینیان، از این‌که وقتتان را در اختیار ما گذاشتید، مجدداً از شما تشکر می‌کنم.

□ البته آن‌طور که شما و نیز خود من علاقه داشتیم، متاسفانه به علت تراکم وقت میسر نشد آنچنانکه باید و شاید درباره سازمانها و جریان‌ها سیاسی پیش از انقلاب بحث کنیم و آنچه گفته شد، صرفا بخش اندکی از مسائل بود. انشاءالله فرصتهای مقتضی این مساله را جبران کند. من هم از شما و همکارانتان به‌خاطر تلاشی که به خرج دادید، تشکر می‌کنم. ■